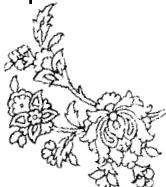


مبارزه با خرافات در پند اهل دانش و هوش

به زبان گربه و موش شیخ بهایی

دکتر فاطمه امامی^۱



تاریخ دریافت: ۹۵/۰۸/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۹

چکیده

شیخ بهایی در اثر خود "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" که داستانی است رمزی تمثیلی به مبارزه با خرافات می‌پردازد. هدف از این مقاله بررسی این اثر شیخ بهایی از دیدگاه خرافات است. به اعتقاد نگارنده شیخ بهایی در این اثر غیر مستقیم به مبارزه با خرافه‌های مرسوم در زمان خود بخصوص در میان متصوفه پرداخته است. او در این اثر جوانان را به توجه به عقل و دوری از خرافات هدایت می‌کند. سعی نگارنده در این مقاله یافتن افکار خرافی و طبقه بنده آن و در پایان آشنایی با تفکر زمان وی و اهل تصوف و انحراف متصوفه از اسلام و مبارزه غیر مستقیم با این گونه تفکر است. تلاش وی برای توجه مردم و جوانان به عقل و عقل‌گرایی است که احتمالاً در زمان او رو به افول بوده است.

کلید واژه‌ها: شیخ بهایی، پند اهل دانش، متصوفه، مبارزه با خرافات.

شیخ تا خرقه صوفی به خرابات بریم
شطح و طامات به بازار خرافات بریم
(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۵)

مقدمه

درباره این اثر یعنی رساله "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد طی بررسی دو مقاله می‌توان به این اطلاعات دست یافت که در محتوای این اثر کار زیادی انجام نشده است شاید مهمترین کاری که انجام شده "دل در تصرف عقل" پژوهشی در موش و گربه شیخ بهایی باشد. در آن نگارنده معتقد است: "موش و گربه که نماینده صوفیه و متشرعه اند با جدل‌های لفظی و نقل حکایت‌ها و احادیث و روایت‌ها، به نقد یک دیگر نشسته، هر یک دیگری را محکوم می‌کنند" و در جای دیگرمی گوید: "موش و گربه شیخ بهایی چیزی نیست جز جدال فلسفی و عقیدتی دو اندیشه در چالش صوفی‌گری و شیعه‌گری." (غفاری جاحد، ۱۳۸۹، ۳۵ تا ۴۳)

در مقاله دیگر به نام "قصه موش و گربه از سه کتاب و تفاوت‌های آن‌ها" درباره این کتاب می‌گوید: "این قصه هم تعلیم و معرفی صوفی‌گری است و هم تعلیم و معرفی طلبگی و راه کسب یقین و سعادت از دو طرف و در عین حال مقایسه این دو." (ذوق‌الفاری، ۱۳۹۱، ۴۷ تا ۷۰)

اما با کمی دقیق دقت خواهیم دید که شیخ بهائی در این اثر به معرفی صوفیان دروغین و انحراف متصوفه از راه حقیقی و اولیه آن می‌پردازد.

در متن کتاب این گونه آمده است: "ای عزیز این گفتگوی موش و گربه را گمان نبرید که بیهوده است. موش نفس اماره شماست که به مکروهی های خواهد از دست عقل خلاصی یابد و پیروی شیطان کرده فساد کند، بعد از آن تمسخر و ریشخند نماید و هر زمانی به نانی و هر لحظه به نعمتی اختیار از دست عقل بربايد." (شیخ بهایی ۱۳۴۵ ص ۲۴۰)

البته همه این نظرات را می‌توان در ساختار اثر دید و برخی از آنها صحیح می‌باشد

اما شاید موضوع و تم اصلی این اثر مبارزه با خرافات باشد و توجه به عقل و خرد، آن هم درست در زمانی که خرافات در میان مردم رسوخ فراوان داشته است یعنی دوره پادشاهان صفویه، لازم به ذکر است که این خرافات اغلب در دین و آراء دینی نفوذ دارد، لذا طرح آن از سوی نویسنده با خطراتی رو برو است و باید یاد آور شد که خطر ناک ترین نوع خرافات، خرافاتیست که رخنه در دین دارد و مبارزه با آن چه بس نویسنده را محکوم به کفر و الحاد کند.

حال برای بیان طرح و روش این پژوهش شاید بهتر باشد معرفی کوتاهی از شیخ بهایی بیاوریم و از تمثیل و داستان‌های تمثیلی سپس در مقدمه کوتاهی از خرافات و انواع آن سخن بگوییم و بالاخره خرافات در متصوفه و در پایان هم خرافات در اثر شیخ بهایی، پنداهل دانش و هوش به زبان گربه و موش را مورد توجه قرار بدهیم.

نسخه مورد بررسی در این مقاله "کلیات اشعار "شیخ بهایی" است با مقدمه استاد سعید نفیسی؛ شایسته است قسمتی از سخنان نفیسی را در تهیه این اثر که برای خود من بسیار جالب بود یاد آور شوم. او می‌گوید:

"من که از دیر باز شیفته این فقیه عارف و حکیم ریاضی دان و منجم و این شاعر
ادیب و مورخ محقق جهان گشته بی به حقیقت برده وارسته دانش پرور کریم، بودم
و دانستم که در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم ایران یگانه و بر بسیاری از بزرگان
دانش ایران برتری داشته و در این مدت بیش از سیصد و بیست سال که از مرگ او
می گذرد و جهان هستی از بزرگواری ها و دانش های گوناگون وی تهی مانده است،
دیگر همانندی برای او پدیدار نگشته." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۳۵ تا ۴۳)

شیخ بهایی

بهاءالدین محمد بن حسن عاملی معروف به شیخ بهایی متولد ۹۵۳ در علیک و درگذشته

دوازدهم شوال سال ۱۰۳۰ هجری قمری در اصفهان است. (توحیدی پور، ۱۳۳۶، ۳۰)

وی از نوادگان حارت همدانی یکی از یاران با وفای امیرالمؤمنین است که در بعلک متولد شد دوران کودکی را در جبل عامل، از نواحی شام، در روستایی به نام "جیع" یا "جباع" زیست، او از نوادگان "حارت بن عبد الله اعور همدانی" بوده است. وی هنگام ورود به ایران سیزده ساله بوده است. پدرش عزالدین حسین عاملی به خاطر آزار و اذیت شیعیان آن منطقه توسط دولت عثمانی از یک سو و دعوت شاه تهماسب صفوی برای حضور در ایران، به سوی ایران رهسپار گردید و چون به قزوین رسیدند و آن شهر را مرکز دانشمندان شیعه یافتند، در آن سکنا گزیدند و بهاءالدین به شاگردی پدر و دیگر دانشمندان آن عصر مشغول شد. وقتی او ۱۷ ساله بود، پدرش به شیخ السلامی قزوین به توصیه شیخ علی منشار از سوی شاه تهماسب منصوب شد. ۱۴ سال بعد پدرشیخ برای زیارت خانه خدا از ایران خارج شد اما در بحرین در گذشت.

شیخ بهایی در قزوین زبان فارسی آموخت و به مدت سی سال در این شهر پرورش یافت. شخصیت علمی و ادبی و اخلاقی و پارسایی او باعث شد تا از ۴۳ سالگی شیخ الاسلام اصفهان شود و در پی انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان، از ۵۳ سالگی تا آخر عمر ۷۵ سالگی منصب شیخ الاسلامی پایتخت صفوی را در دربار مقتدرترین شاه صفوی، شاه عباس بزرگ بر عهده داشت. (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، مقدمه)

وی در سال ۱۰۳۰ در اصفهان در گذشت و بنابر وصیت خودش پیکر او را به مشهد بردند و در کنار آرامگاه علی ابن موسی الرضا جنب موزه آستان قدس و در رواقی که به یاد او نام گذاری شده قرار دارد. (توحیدی پور، ۱۳۳۶، ۲۸-۲۹) متأسفانه در باره مرگ دانشمندی که در این اثر به مبارزه با خرافات پرداخته است هم خرافه‌ای نقل شده است.

"نقل شده که آن جناب شش ماه پیش از وفات خود به مزارستان گذشت و از قبر
بابا رکن الدین صدایی شنید شیخ از اصحاب خویش که با وی بودند پرسید که شما
شنیدید این صدایی که من شنیدم گفتند نشنیدیم پس شیخ بعد از آن پیوسته مشغول
تضرع و مناجات بود و توجه به آخرت داشت تا وفات یافت. از بعضی نقل شده
صدایی که شیخ شنید این بود که "شیخنا به فکر خود باش". (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۴)

آثار شیخ بها‌یی

بهایی را تقریباً در همه علوم که در زمان معروف بوده، مخصوصاً در اخبار و احادیث و تفسیر و اصول و ادعیه و حکمت و ریاضیات مولفات بسیار است. استاد سعید نفیسی ۸۸ اثر از آثار او را در لیستی می‌آورد و در پایان می‌گوید: "از این هشتاد و هشت کتاب و رساله که تاکنون از آثار بهایی یافته‌ام آنچه را که مولف تاریخ عالم آرای عباسی در ترجمه‌یی که از او در ۱۰۲۵ نوشته نام برده است قطعاً پیش از ۱۰۲۵ تالیف کرده است." در ادامه از ۱۶ اثر دیگر نیز نام می‌برد. استاد روی هم نام ۱۰۴ اثر را ذکر می‌کند. (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۶۰-۷۱)

این اثر، حکایت مناظره‌ای است تمثیلی درباره نقد تصوف و معایب صوفی‌گری و مجازه صوفیان دروغین به نثر، میان موش صوفی و گربه طالب علم (دانشمند) که در قالب داستانی انتقادی ساخته شده است. تمثیل و حکایات تمثیلی را علمای بلاغت و ادبیان به شکاهای مختلف آورده‌اند.

تمثا

این اثر یک اثر تمثیلی است تمثیل " مثل آوردن، تشبه کردن چیزی به چیزی دیگر. " (دهخدا، ۱۳۷۳: ج ۴)

"مثال آوردن، داستانی یا حدیثی را به عنوان مثال بیان کردن." (معین، ۱۳۷۱: ج ۱) روایتیست به شعر یا نثر که مفهوم واقعی آن از طریق برگرداندن اشخاص و حوادث به صورت‌هایی غیر از آن چه در ظاهر دارند به دست آید." (ذوالقدری، ۱۳۷۳: ۸۵) "هر گاه حکایتی از زبان حیوانات، نباتات، اشجار، و مانند آن اخذ شود که وقوع آن در خارج محال باشد آن را تمثیل یا مثل گویند." (رمجو، ۱۳۷۴: ۱۸۵) "از دیدگاه علمای بلاغت، تمثیل شاخه‌ای از تشبیه و استعاره است؛ مانند کردن چیزی به چیزی" (شمیسا، ۱۳۷۰: ۵۹)

شمس قیس رازی، تمثیل را از جمله استعارات دانسته و نوشته است: "الآن که این نوع استعاراتی است به طریق مثال، یعنی چون شاعر خواهد به معنی اشارت کند لفظی چند که دلالت بر معنی دیگر می‌کند بیاورد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال دیگر عبارت کند و این صنعت خوش تر از استعارات مجرد باشد." (شمس قیس، ۱۳۴۷، ۳۴۰) شفیعی کد کنی در کتاب "صور خیال در شعر فارسی" درباره تمثیل گفته است "تمثیل شاخه‌ای از تشبیه است و از همین رهگذر است که عنوان تشبیه تمثیلی هم در کتاب‌های بلاغت فراوان دیده می‌شود." (شفیعی کد کنی، ۱۳۷۰، ۷۸)

به طور خلاصه باید گفت که در زبان و ادبیات فارسی، حکایت و روایت، قصه و داستان معمولاً مترادف با مثل و تمثیل به کار رفته است، در کتاب رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، در این باره آمده است: "در زبان‌های اروپایی انواع فوق الذکر تا اندازه‌ای از یک دیگر تفکیک شده است، مثلاً در زبان انگلیسی (proverb) عبارت از گفته مختصر و مفید عامیانه‌ای است که مثل ترانه‌های عامیانه و قصه‌های شعر مانند به تاریخ قومی تعلق دارد که در واقع قسمتی از زبان گفتار است (proverb)، را شکل نصیحت آمیزی از ادبیات عامیانه دانسته اند که معمولاً محصول ذهن عوام و مبنی بر تجربه‌های عادی زندگی است، معادل این را در فارسی همان مثل و ضرب المثل می‌گویند که در این معنی مثل شکل داستانی ندارد، هر چند که ممکن است در واقع

خلاصه یک داستان یاشد." (یو رنامداریان، ۱۳۶۷، ۱۱۵) یا تغییر و تصرف)

در فابل (fable) شخصیت ها در قالب حیوانات، اشیا یا انسان ها مجسم می شوند که به صورت حکایت های کوتاه منظوم و منتشر که حاوی نکات اخلاقی است بیان می شود، مثلا در کلیله و دمنه، شیر مظہر (ممثل) فرمانروایان و سلاطین است. در پاراپل (parable) شخصیت ها بیشتر انسانی و قابل وقوع است در حالی که فابل بیانگر یک موضعیت خیالی غیر قابل وقوع است. فابل و پاراپل را می توان در برابر (proverb) مثال و تمثیل نامید. (allegory) همان تمثیل رمزی است که یکی از معروف ترین نمونه ها در این زمینه تمثیل مردی است که ازیش اشتربی مست می گریزد و در چاه می افتد. "(همان ، ۱۱۶، با دخل و تصرف)"

سیروس شمیسا در کتاب بیان خود این گونه تمثیلات را به حیوانی و غیر حیوانی تقسیم کرده و فابل را همان تمثیل حیوانی (مانند طوطی و بازرگان مولوی) و پارابل را از نوع تمثیل غیر حیوانی (exemplum) اگزروم پلوم دانسته است. اگزروم همان داستان‌های تمثیلی مشهور اخلاقی است. (شمیسا، ۱۳۷۰، ۳۷)

پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش

از میان تالیفات شیخ، ما به تنها اثر نشر وی یعنی "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش" خواهم پرداخت. این حکایت در کلیات اشعار شیخ بهایی آمده است و ۱۰۰ صفحه از کلیات را به خود اختصاص داده است در باره انتساب این اثر به شیخ بهایی نیز اختلاف است که از بحث ما خارج است و به آن نمی پردازیم این اثر در هیچ یک از ترجمه ها و فهرست ها نیامده است و کتابی است به زبان فارسی شیرین و روان که در مقدمه آن نام بهاءالدین عاملی صریحاً آمده است. نویسنده ۲۶ حکایت را با نام "حکایت" آورده است و ۸ حکایت را نیز بدون اینکه نام "حکایت" بیاورد

آورده است. پس روی هم ۳۴ حکایت دارد، که در میان یک کلان حکایت قرار دارد.
"چنین گوید محمد المشتهری به بهاء الدین" (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۹۹) استاد سعید
نفیسی در مقدمه اثر "کلیات اشعار" می‌گوید: "...پیروی از فرمان آن دوست را با آرزوی
دیرین دل خویش توام دیدم و روزی چند بدین کتاب و آن کتاب دست یازیدم و
خاطر خویش را به آثار و احوال وی نوازشی دادم و از روحانیت وی جذبه دیگر به
دل اندر نهادم و از شراره کردار و گفتار او آتشی دیگر بر رخت هستی خویشتن زدم
و آن چه می‌خواندم پی بدان می‌بردم در این چند برگ کاغذ که ره آورد آن پویه‌گری
و بهره وری است گرد آوردم." (همان، ۱۳۸۷، ۷)

همچنین از حالتی که در تحریر این سطور بروی رفته است می‌گوید: "هیچ یک از
تحقیقاتی که در احوال و آثار بزرگان ایران بر عهده خویشتن گرفته بودم، بدین آسانی
از پیش نرفت و بدین نتیجه نرسید و من دانم خدای خویشتن که این همه را از پرتو
روحانیت و از کرامات روح عزیز به‌الدین محمد عاملی می‌بینم و از این سخن از هیچ
گونه تشنج و سخره و دیر باوری نیاندیشم" (شیخ بهایی، ۱۳۷۸، ۸)
و در جای دیگر می‌گوید:

"یکی از کراماتی که از روان بهاء الدین محمد عاملی در این چند روز پویندگی
و جویندگی دیدم، این بود که تاکنون در هرچه نوشته‌ام و در صحایف و اوراق گرد
آورده‌ام این مایه از آسان یابی و شوق خاطر و دل نوازی را ندیده بودم." (همان، ۸-۷)
این خود یکی از انواع خرافه محسوب می‌شود که گربیان نفیسی را نیز گرفته است
البته اگر خرافه هم باشد در خون و استخوان ما رخنه کرده است و برای ما شیرین است
و با کمال میل آن را می‌پذیریم.

در باب افکار و عقاید شیخ فراوان سخن گفته اند "بعضی وی را پیرو اهل سنت
شمرده اند و بسیاری یک شیعی با ایمانش گفته اند" (توحیدی پور، ۱۳۳۶، ۳۶)

گروهی نیز معتقدند که: "شیخ بهایی به خاطر ارتباط با گروههای مختلف، در مظان اتهام به متصوفه قرار گرفته بود. برخی این شبه را به خاطر وسعت مشرب وی می‌دانند در این اثر: گربه متشريع است و با توسیل به شرع و حدیث موش را که صوفی است موذی دانسته و قتل او را واجب می‌شمارد." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۳۵)

"در بعضی منابع به بیزاری بهایی از صوفیان و دراویش زمان خود و آداب و عقاید ایشان اشاره شده است. خود بهایی نیز در داستان رمزی تمثیلی گریه و موش و در اشعارش از صوفیان سالوس و ریایی انتقاد شدیدی کرده است. از این رو از بعضی علمای شیعه در دفاع از بهایی و عدم انتساب او به تصوف اصطلاحی شواهدی نقل شده است نهایتاً، انتساب بهایی به تصوف نه به معنای تایید تصوف و درویشی مصطلح و رایج در عصر صفویه بلکه تنها به دلیل تمایلات عرفانی او در آثار و اشعارش بوده است." (همان، ۳۶)

خانم مریم غفاری جاهد در مقاله خود می‌گوید: "موش و گربه شیخ بهایی چیزی نیست جز جدال فلسفی و عقیدتی دو اندیشه در چالش صوفی‌گری و شیعه‌گری علاوه بر این که به عنوان اثری داستانی آموزشی در نظر گرفته شده و عناصر داستانی محدود در آن با توجه به آرا و عقاید کلامی این دو موجود و نحوه سلوک با یک دیگر مورد بررسی قرار گرفته است؛ با توجه به نوع دفاع موش و گربه از صوفیه و متشرعه، به نحوی تعامل شیخ با این دو گروه و تمایل به هر یک از آن‌ها نیز پرداخته می‌شود." (غفاری جاهد، ۱۳۸۹، ۳۵-۴۳)

خانم هلن اولیایی نیز در مقاله خود اینگونه می‌نویسد: "شیخ بهایی در پی آن است تا شباهتی را که در مورد تصوف و عرفان وجود دارد از بین ببرد و سالوس و ریا را از صداقت معنوی ممتاز نماید. برای نیل به این مقصود شیخ بهایی از تمام تمهیدات و شگردهای داستانی، که تا آن زمان معمول و مرسوم بوده استفاده کرده است تا از بحثی، کاملاً فقهی، و

عارفانه، داستانی پر کشش و خواندنی بیافریند. شاید اگر نظریه‌های وی در رساله‌ای فلسفی فهرست می‌شد، شکل کنونی را برای خواننده نمی‌داشت." (هلن اولیایی نیا، ۱۳۸۸، ۶۳) "پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش، داستانیست نسبتاً مفصل که در آن گربه از عالم دینی و موش از صوفی سنبلاً گرفته شده است. این قصه هم تعلیم و معرفی صوفی‌گری است و هم تعلیم و معرفی طلبگی و راه کسب یقین و سعادت از دو طرف و در عین حال مقایسه این دو." (جدیری، اینترنت)

در جای دیگر این اثر را با نام دیگر و نویسنده دیگر این گونه می‌بینیم.

"جواهر العقول (العقود) حکایت موش صوفی و گربه طالب علم نام کتابی است نوشته جمال الدین محمد بن حاجی محمد فراهانی (اواخر سده ۱۱) که در واقع همان کتاب منسوب به شیخ بهایی است. این کتاب مناظره‌ای است تمثیلی درباره نقد صوفی و معایب صوفی‌گری، به نثر میان موش (صوفی) و گربه (دانشمند) که در قالب داستانی انتقادی در زمان شاه سلیمان صفوی در چند مطلب ساخته شده و به وی تقدیم شده است. در برخی منابع این اثر را به علامه مجلسی، میر داماد نیز نسبت داده‌اند. علت این امر شاید این است که مولف برای این بودن از آزار صوفیان تقبیه کرده باشد. کتاب شامل داستان‌هایی شیرین و مطابیه‌آمیز به نظم و نثر است که با عناوین حکایت نگاشته شده است. داستان موش که از برکت زرنگی خود توانسته است از چنگال گربه گرسنه نجات یابد." (دایرالمعارف الطهور، اینترنت)

رمز گشایی شیخ بهایی از حکایت موش و گربه

همانطور که از نام اثر می‌توان فهمید این اثر پند و اندرز از زبان موش و گربه است اما نه برای همه بلکه برای مخاطبان خاص و آن هم اهل دانش و هوش، حال چرا اهل دانش و هوش؟

نویسنده‌گان هنگامی که اثری را می‌آفرینند برای اثر خود خواننده یا خوانندگانی تصور می‌کنند شیخ بهایی اثر خود را برای اهل دانش و هوش نوشته است. همانطور که بزرگمهر نیز برای اثر خود دو گروه خواننده تصور کرده بود؛ وی در تمهیدی که در آغاز کلیله و دمنه آورده می‌گوید:

"و دیگر آنکه پند و حکمت و لهو و هزل به هم پیوست تا حکما برای استفادت آن را مطالعت کنند، و نادانان برای افسانه خوانند، و احداث متعلممان به ظن علم و موعظت نگرنند و حفظ آن برپیشان سبک خیزد،..." (مینتوی، ۱۳۳۴، ۳۷-۳۹)

این اثر آفریده شده برای اهل دانش و هوش شاید دلیلش رمزی تمثیلی بودن آن است و این که مطالبی در آن هست که فقط اهل دانش و هوش آن را درک می‌کنند نه همه مردم.

شیخ بهایی در دو جای کتاب خواننده را از هدف از آفرینش کتاب آگاه می‌کند.
اولین بار می‌گوید: "ای عزیزان! این گفت و گوی موش و گریه را گمان نبرید که بیهوده
است: موش نفس اماره شما است که به مکروه حیله می‌خواهد از دست عقل خلاصی یابد
و پیروی شیطان کرده فساد کند، بعد از آن، این تمسخر و ریشخند نماید، و هر زمان به
نانی و هر لحظه به نعمتی اختیار از دست عقل برباید." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۱۴)

در جای دیگر می‌گوید: "بر دوستان مستمع روشن باد که قبل از این عرض کردم که موش مراد از نفس اماره است و گربه قوت متخیله که همیشه نفس از راه خیال‌های باطسل، عقل را زایل می‌گرداند، آن گاه دست در خانه دل دراز می‌کند، و به اندک روزگار خراب می‌سازد و گاه قوت متخیله زیادتی بر اراده نفس می‌کند، هم چنین که قوه متخیله گ به زیادتی، بر موش می‌کند.(شيخ بهاء، ۱۳۸۷، ۱۲۸-۱۲۹)

همچنین: "بعد از این خواهی شنید که گربه موش را سیاست خواهد کرد، یعنی قوت خیالات را فی الحقیقہ با نفس اماره زیادتی می‌کند، به دستیاری عقل که صاحب

خانه است." (همان، ۱۲۹)

ترس شیخ بهایی از کم طبعان کم خرد

بیشتر نویسنده‌گان و دانشمندان ما نگران اثر خود و گاهی خوانندگان کم خرد آن هستند شیخ بهایی هم از این دسته از نویسنده‌گان است، وی در اثر خود می‌گوید:

"دیگر از موش و گربه از هر باب نقل‌ها خواهی شنید و از تصوف موش و گربه مباحثه و مجادله بسیار خواهی دید، اما چه حاصل؟ می‌ترسم به مطلبی که به کمال درک و شعور آراسته، نرسد و نصیب کم طبعان کم خرد شود و رنج این حقیر ضایع گردد.

آورده‌ام، از بحر بردن، در گهر بار تا بر سر بازار دکانی بگشایم

قدم شده خم، بر سر بازار تکبر تا گوی ز میدان سعادت بربایم

کز بیم به این شش در معنی بگشایم" ترسیم که شود مشتریم کم نشناشد

(همان، ۱۱۴-۱۱۵)

شاید در میان این حکایت‌ها او چیزی را پنهان کرده که تنها اهل دانش و هوش می‌توانند آن را درک کنند نه همه خوانندگان؛ نگرانی شیخ برای چیست؟

موضوع اصلی این مقاله خرافات است این که خرافات چیست؟ انواع آن کدام

است؟ و اینکه آیا شیخ بهایی در اثر خود به خرافات توجه داشته است؟ او به چه نوع

خرافات توجه کرده است؟ کدام نوع خرافات بیشتر مورد توجه او بوده است؟

خرافات

ترس، اصلی ترین ریشه خرافات است. غلبه یافتن بر ترس، آغاز خرد است.

(برتراند راسل)

خرافات جمع کلمه خرافه و لفظی عربی است؛ خرافه در اصل به معنای سخن

بیهوده، باطل، افسانه‌ای و اسطوره است. (معین، ۱۳۷۰، ۱۳۷۰: واژه خرافه) در فرهنگ نفیسی مفهوم خرافات سخنان بیهوده و پریشانی ذکر شده است که خوشایند نباشد. (نفیسی، ۱۳۵۰: واژه خرافه) و در زبان فارسی امروز به عمل یا اعتقاد ناشی از نادانی، جهل، ترس از ناشناخته‌ها، اعتقاد به جادو و بخت، یا درک نادرست علت و معلول هاست (وارینگ، ۱۳۷۱، ۵) خرافات را حکایت‌های دروغی که به کلام آراسته شده باشد نیز معنی کرده‌اند. خرافه یک پدیده روحی - اجتماعی است که از هزاران سال پیش تاکنون در ذهن بشر چنان نفوذ کرده است که در عمل طرز تفکر و استدلال اورا تحت سلطه خود در آورده، به طوری که با غریزه او عجین شده است؛ در واقع عقل و استدلال قادر نیست که در همه موارد بر غریزه تحت تسلط خرافات پیروز شود.

(همان، ۷)

در دایره المعارف تشیع نیز چنین آمده است: خرافه یا خرافات عبارت است از اعتقادات بی اساس که با واقعیت سازگاری نداشته باشد. در همان کتاب و مقاله مربوط به خرافات آمده است که: می‌گویند خرافه نام مردی از قبیله عذرہ بود و از احوال و اسرار اجنه خبر داشت و آن چه را که از آن‌ها می‌دید بیان می‌کرد. اما کسی سخن او را باور نداشت و مردم که سخنانش را تکذیب می‌کردند و می‌گفتند این سخن ساخته خود خرافه است و این سخن مليح و شنیدنی اما دروغ است. خرافه را مجموعه تصورات مربوط به خدایان بت پرستان نیز گفته‌اند. (دایره المعارف

تشیع، خرافات، اینترنت)

با تکیه به این تعاریف و دیگر توضیحات و تعریف‌های اهل تحقیق از این لغت می‌توان نتیجه گرفت که خرافات مجموعه گفتار و اعتقادات نا معقولی است که چون با احساس افراد ارتباط پیدا می‌کند در ظاهر فریبند و دلنشیان است ولی بر هیچ اصول علمی و عقلی متکی نیست.

مهدی ماحوزی درباره کتاب پرده پندارکه به نوعی مبارزه با خرافات در افکار عطار است این گونه می‌نویسد: "این اثر که انتقادی است منزه از شایبه غرض و مبالغه و منظور از آن روشن کردن ذهن ساده جوانان است، به حقیقت تصوف و عرفان و جوهره آن و نیز کنار زدن پرده پندارهای باطل و بی اساس، ضمن آن که عطار را به عنوان "عارف و شاعر بزرگ نیشابور" معرفی می‌کند، کتاب "تذکره الاولیا" او را با محک نقد علمی سنجیده، حقیقت عرفان و تصوف را از خلال کلمات مشایخ بیرون کشیده و پندارهای باطل و معجزه‌ها و کرامات‌های بی اساس را که ساخته و پرداخته ذهن مریدان نا فرهیخته است، بروشني نشان داده است." (علی دشتی، ۱۳۹۲: ۱۱)

أنواع خرافات

با نگاهی به گستره خرافات در جوامع مختلف در می‌یابیم که این گونه باور‌ها چنان در تار و پود افکار و فرهنگ مردم جای گرفته است که به سختی می‌توان برای آن حد و مرزی قابل شد یا بطور مشخص به تفکیک و مرزبندی این گونه عقاید پرداخت و گاه تاثیرات این باورها چنان در همه ارکان زندگی ما انسان‌ها نمود پیدا می‌کند که احساس می‌شود جزئی از ماست.

شاید در شکلی کلی بتوان خرافات را به دو گروه تقسیم کرد:

۱- خرافات انفرادی یا شخصی: که زیان‌های رفتاری آن به طور مستقیم به خود فرد بر می‌گردد.

۲- خرافات اجتماعی: افکار مرسوم و احساسات غیر منطقی که گروه زیادی در جامعه به آن‌ها معتقد و پایبند هستند.

حال اگر بخواهیم از لحاظ تاریخی به پیشینه خرافات بپردازیم و آن را دسته بنده کنیم در یک نگاه کلی می‌توانیم دو گونه خرافه را در نظر بگیریم:

۱- خرافه‌هایی که ریشه در همین آب و خاک دارند و از ذهن اجداد خودمان سر چشمه گرفته است.

۲- خرافه‌هایی که از مردمان دیگر سر زمین ها به فرهنگ و باورهای ما رسوند یافته است. (صدیقه، نژاد، ۱۳۸۳، ۱۶)

که البته این نوع دوم کم هم نیست. تا جایی که بسیاری از اندیشمندان اوچ نفوذ این گونه افکار و عقاید پوچ در جامعه ایران را بعد از تسلط بیگانگانی هم چون مغولها و ترک‌ها بر این سر زمین می‌دانند.

در نگاه دیگر شاید ساده ترین تقسیم بندی در مورد خرافات از آن صادق هدایت باشد که بسیار بی تکلف در آثارش به این کار دست زده است و در مقدمه کتاب خود "فرهنگ عامیانه مردم ایران" نیز به این تقسیم بندی اشاره می‌کند و می‌گوید: "و آن چه جزو خرافات باشد: جادو گری، مرتاضی، کیمیا گری، درویشی افسون، زهرها و نوش داروها، تسخیر جانوران، ارواح، پیش گویی، جن گیری، آینه بینی، تفال، بد قدم، خوش قدم، خمیازه، عطسه، خیرو شر، استخاره یا فال حافظ، آمد نیامد، چشم زخم، چشم شور، تخم مرغ شکستن است." (هدایت، ۱۳۶۵، ۱۵)

از لحاظ ماهیت و فلسفه پیدایش نیز به تقسیم بندی خرافه ها می شود پرداخت.

۱- خرافه های تلقینی: همان خرافه های فردی است و افراد برای خود ساخته و

- ۲- خواهی‌ها، تدافع : که باع، حلم گبی، از آسیب، سلدان ساخته شده است.

- خرافه‌های فرا فکنانه: که مقصو ساختگی می‌سازد، مثل تخم مرغ شکستن یا چشم شور.

۴- خرافه‌های ذوقی: مثل فال حافظ و فال قهوه.

۵- خرافه‌های تسکینی: مثل خرافه‌هایی که بیماران برای باز یافتن سلامتی شان

به کار می‌برند و یا بخت گشایی.

۶- خرافه‌های تسخیری: مثل اعتقاد به اشیاه و غول.

۷- خرافه‌های بدلتی: که جایگزین اعتقادات دینی می‌شود و در اذهان می‌نشینند.

(صدیقی، ۱۳۸۳، ۱۰)

این نوع اخیر خرافات را در بین انواع خرافات می‌توان از همه خطر ناک تر و ماندگارتر دانست. زیرا وقتی اندیشه‌ای موهوم و خرافه رنگ دینی بگیرد بر همه افکار و کردار انسان مذهبی سایه خواهد افکند و ویران کننده خواهد بود و صد البته مبارزه با این نوع خرافات نیز بسیار سخت است، زیرا فردی که قصد روشنگری در این زمینه را دارد در نظر عوام، انسانی ضد مذهب جلوه خواهد.

شخصی مانند شیخ بهائی که خود شیخ‌الاسلام زمان است چگونه با این گونه خرافات به مبارزه پرداخته و چگونه از این خطر "ضد مذهب" بودن دوری جسته است. با توجه به متن اثر و این که شیخ بهائی با هوشیاری این مبارزه را در قالب حکایتی می‌آورد و در آن دو شخصیت می‌سازد یکی مدعی عقل و خرد (گربه) و دیگری مدعی صوفی‌گری (موش) به راحتی عقاید و تفکرات و شاید بهتر باشد بگوییم مبارزات خود را آغاز می‌کند.

به نظر اشیولر "یکی دیگر از خرافاتی که از دوران اسلامی رشد یافت، عقیده براین بود که انسان می‌تواند در عالم خواب وضع آینده و حوادث آن را بشناسد و یا این که از راه خواب دیدن مردان مقدس و یا مردگان که بعد مکان دارند، دستوراتی بگیرد." (ایترنت، خرافات در ایران)

ترویج صوفی‌گری و گسترش خرافات

در قرون پنجم و ششم و اوایل قرن هفتم هجری، یعنی از زمان تسلط ترکان بر

ایران تعصبات مذهبی و تنگ نظری تشدید یافت. غزان سلجوقی و دیگر طوایف ترک که مردمی خرافی و در عقاید خود متعصب بودند، پس از غلبه بر ایران و تشکیل حکومت این سیاست را دنبال کردند و بر سختی و شدت آن افزودند.

غزنیان و سلجوقیان چون نتوانستند چهره مسجد را مسخ کنند، به ناچار در کنارش به ترویج خانقاہ پرداختند، چنان که عصر سلجوقی را عصر خانقاہ لقب داده اند و می‌بینیم حتی طغرل و چنگیز که در حمله به ایران مساجد را طویله اسیان خود می‌ساختند برای خانقاہ حرمت بسیار قائل می‌شدند و همیشه خانقاه‌ها با نذرها و وقف‌ها و غذاهای رنگین و مراسم رقص و سماع و تشریفات، گرم و روشن بود. در این دوران به دلیل عنایت سلاطین به بزرگان تصوف، این مسلک در جامعه ایران رشد یافت و با اشاعه بسیاری از آداب و افکار خرافی مردم را بیش از پیش به سوی خمودگی و جمود فکری سوق داد، مراکز تجمع متصرفه هم چون زوایا و خانقاه‌ها گسترش یافت و اعمال و افکارشان به صورت یک ارزش در میان جامعه رسوخ پیدا کرد زمان هجوم مغولان نیز در ایران چنین شرایطی حکم فرما بود.

در دوره صفویه آنچه بیش تر قابل انتقاد است تقلید ناشیانه و عامیانه و گاه مغایر با روح و حکم اسلامی در مراسم عزاداری است که فقط احساسات را بر می‌انگیخت و کمترین نقشی در شناخت و شعور و بیداری مردم نداشت. سوگواری‌ها در این دوره با تشریفات تقلیدی از دیگر نقاط عجین شد و اهداف سیاسی و انحرافی پیدا کرد و باورهای خرافی، بخصوص در حیطه مسائل دینی رشد یافت.

با مطالعه آثار نگاشته در دوره صفویه به کتاب‌های زیادی بر می‌خوریم که سرشار از عقاید و باورهای خرافیست، از همه این کتاب‌ها مشهورتر کتابی است تحت عنوان "عقاید النسا" که منسوب به آقا جمال خوانساری بوده و در زمان شاه سلیمان صفوی نگاشته شده است و دایره المعارفی درباره خرافات رایج در آن دوران است. در

دوره‌های بعدی بخصوص قاجار با وجود تلاش‌های فراوان روشن فکرانی چون امیر کبیر برای مبارزه با تعصبات نامعقول و انحرافی و زدودن خرافات از جامعه به دلایل مختلف از جمله پایین بودن سطح فکری اکثر درباریان و حکومتگران که خودشان نیز به شدت گرفتار باورهای خرافی و پوچ بودند، جامعه هم چنان به سوی رواج این گونه باورها پیش می‌رفت. (توحیدی پور، ۱۳۳۶، ۲۶ تا ۷)

با توجه به این وضعیت شیخ بهایی چگونه می‌توانست به مبارزه با خرافات بپردازد در حالی که حاکمان زمان تا این حد در خرافه فرو رفته بودند و سطح فکری پایین درباریان و حکومتگران که به شدت گرفتار باورهای خرافی و پوچ بودند. به احتمال قوی شیخ بهایی نمی‌توانسته مستقیم با این گونه خرافات مبارزه کند. بنابراین تفکرات و مبارزات خود را در قالب داستان و حکایت آورده است آن هم در لباس دو شخصیت یکی خردگرا و دیگری صوفی مسلک به عنوان کسی که از خرد پیروی نمی‌کند و فقط به افکار خرافی توجه دارد.

خرافات در پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش:

همانطورکه یاد شد هدف از این مقاله بررسی رویکرد انتقادی و تعلیمی به خرافه است در اثری که هیچ یک از محققان به جنبه خرافات در آن نپرداخته‌اند.

این اثر دارای ۳۴ حکایت است در میان یک کلان حکایت و همانطور که می‌دانیم در این کلان حکایت گربه نماینده عقل و عقلانیت است و موش نفسی که اهل طریق و تصوف است اما از تصوف درک درستی ندارد. راوی ۲۴ حکایت گربه است و ۷ حکایت موش. حکایت‌های گربه هماهنگ باعقل است و راه عقل پیمودن را به جوانان آموزش می‌دهد اما حکایت‌های موش گاهی سرگرم کننده است گاهی ابداً با عقل هماهنگ نیست. در کل ۷ حکایت دم از عقل و عقلانیت گربه می‌زند و ۹

حکایت در باره کرامات و صوفیان دروغین ساخته و پرداخته شده است.

۱- راوی در حکایت‌های صوفیان دروغین

راهدار ظالم، موش؛ حلاج و پیر زن، موش؛ کدخدای خراسان و دستمال میوه،
گربه؛ شاخ بریدن مرد لر، گربه؛ سرگین الاغ خوردن شیخ و مریدان، گربه؛ دختر کریه
منظر؛ گربه؛ در آب مردن مراد از کرامات شیخ، موش؛ بافتن مندیل خیال، گربه؛ معلم
و مردم نادان، گربه

۲- راوی در حکایت‌های با موضوع عقل

دارو بر ریش گذاشتن لر، گربه؛ روباه که حاجی شد، گربه؛ امام معتزله و بهلول، گربه؛ شخصی که فالوده را حمام انگاشت، گربه؛ ترک که در خدمت واعظ گریه می‌کرد، گربه؛ پادشاه و غلام هندو، گربه؛

در این بخش به مواردی که شیخ بهایی به خرافات پرداخته استناد می‌کنیم.

موارد خرافی:

در طول اثر به شش نوع خرافه اشاره می‌شود که عبارتنند از: ۱- فال گرفتن، ۲- استخاره کردن، ۳- در اسٹرالاب نگاه کردن، ۴- در رمل نگاه کردن، ۵- اعتقاد به سعد و نحس بودن ساعت، ۶- اعتقاد به کرامات صوفی نمایان؛ بیشترین حکایت ها اختصاص دارد به کرامات.

۱- فال حافظ گر فتنہ:

اولین داستان خرافی که شیخ بهایی به آن پرداخته داستان فال حافظ گرفتن موش است. موش برای شروع هر کاری فال حافظ می‌گیرد.

فال حافظ گرفتن از خرافات فردی و ذوقی محسوب می شود که شیخ بهایی آن را از زبان موش، که نماینده نفس است و صوفان می آورد.

"موش گفت هر گاه می‌خواهم از خانه بیرون آیم، فالی از دیوان حافظ می‌گیرم و چندی از مقام راست پنج گاه می‌خوانم و بیرون می‌آیم." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۱۵) این داستان نشان می‌دهد که در آن زمان بسیاری از عوام برای شروع کارهای خود از فال حافظ مدد می‌جسته‌اند.

-۲- استخاره کردن:

مورد بعدی استخاره گرفتن است این نیز از مواردیست که عوام هنگام شروع کاری به دلیل دو دلی و عدم استدلال منطقی و عاقلانه در آن کار استخاره می‌گرفتند تا دیگر لازم نباشد فکر کنند و تصمیم بگیرند. استخاره کردن از خرافات فردی محسوب می‌شود از گروه خرافات ذوقی و ایمانی است.

"موش گفت: بنده شما در این مدت عمر هیچ کاری بی استخاره نکرده‌ام اکنون لمحه‌ای صبر کن که تسبیح در خانه هست، رفته بیاورم تا که در حضور تو استخاره ننم." (همان، ۱۳۰)

این نیز نشان از تفکر زمان می‌دهد قطعاً در آن زمان بسیاری از عوام و گاهی خواص برای شروع کارها استخاره را جایگزین تعکر و اندیشه می‌کردند.

-۳- در اسٹرلاپ نگاه کردن:

در اسٹرلاپ و رمل نگاه کردن نیز حاکی از عدم اعتماد به نفس و ناتوانی در تصمیم گیری است باز هم برای آن که کاری را شروع کنند، و یا تصمیمی بگیرند به نیروهای مافوق پناه می‌آورند اما نیروهای مافوقی که خودشان هم در ناتوانی کم از انسان ندارند. اسٹرلاپ یکی از کار آمد ترین ابزار اندازه گیری در نجوم قدیم بوده که متأسفانه در آن زمان این کلمه به صورت "رم و اسٹرلاپ" مصطلح شده که نوعی مفهوم فالگیری از آن مستفاد می‌شود. حال آن که رمل یک موضوع بی‌پایه ولی اسٹرلاپ ابزاری است برای اندازه گیری، با اسٹرلاپ می‌توان ارتفاع ستاره‌ها، ماه،

خورشید و روابط توپوگرافیکی اجرام در آسمان و زمین را استخراج کرد.
"در این حال آن رویاه مضطرب به آن رویاه دیگر گفت که در اسطلاب نگاه

۴- در رمال نگاه کردن:

واژه رمل از عربی و به معنای ریگ یا ماسه است. علم رمل از معجزات دانیال نبی است و این علم بر پایه اعداد و عناصر اربعه (آب، خاک، آتش و باد) است و تا حدودی می‌توان توسط این علم از آینده با خبر شد البته این علم بیشتر بر مبنای سیر خط و نقطه است. رمل نیز مانند علوم دیگر شاخه‌های گوناگون دارد. به باور ایشان رمل، رمالی یا آینده نکری با ریگ یکی از دانش نماهast که افراد بسیاری آن را جزئی از خرافات می‌شم ند. (علامه عامله، ۱۳۸۱، ۶۵)

"گفت باید تامل کرد تا در مل نگاه کنم." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۳۸) ،

۵- اعتقاد به سعد و نحس یو'dن ساعت:

مورد بعدی توجه به سعد و نحس بودن ساعت است چنانکه در آن زمان کاری را شروع نمی کردند مگر این که ساعت سعد باشد متاسفانه این سه مورد که ذکر شد نه تنها در آن زمان بلکه در زمان ما هم در میان بسیاری از اشخاص مرسوم است یعنی برای کارها فال می گیرند استخاره می کنند و به سعد و نحس بودن ساعت توجه می کنند. سعد و نحس بودن ساعت نیز از اعتقادات فردی است.

"به گریه گفت: گمان من این است که گویا ساعت سعد نیست و قمر در عقرب است،
تمامی کن تا ساعت نیک شود، آن وقت استخاره نمایم تا چه بیر آید." (همان، ۱۳۰)

۶- اعتقاد به کرامت:

البته اعتقاد به کراماتی که از عقل و خرد به دور است. کرامات منقول در کتب صوفیه در ادوار مختلف تاریخی، به علا، گوناگون یا تحویلات روایی، لفظی و معنایی همراه

بوده است؛ چنانکه در دوره‌های اولیه دارای تغییراتی ساده و محتوایی نسبتاً باورپذیر است. ولیکن با گذر زمان و به موازات تغییر شرای سیاسی اجتماعی، این کرامات نیز از سادگی و حقیقت مانندی به اغراق و محال گویی می‌گراید. این گرایش در قرن ششم به اوج می‌رسد به گونه‌ای که گاه، جای هیچ توجیهی در آن باقی نمی‌ماند.

"موش گفت: صفت ایشان بسیار باشد و گاه باشد از اینجا برond به ترکستان و از آن جا به خطا و از آن جا به عراق به یک گام و ضمیر از فیض عبادت و اسرار الله منور است و از عیوبات عالم ایشان راخبر است." (همان، ۱۳۲-۱۳۱)

"موش گفت: از کرامات مشایخ خراسان است در حالتی که فوت می‌شوند، بعد از چند وقت درخت پسته از مزار ایشان می‌روید" (همان، ۱۳۳)

"مشایخ عراق در چله، گل سرخ به مریدان در زمستان نشان می‌دادند و شب به جای روغن، آب در چراغ می‌کردند و احیاناً پرواز کرده، می‌پریدند و بعضی هم از درخت خشک میوه چیده‌اند." (همان، ۱۳۳)

و هم چنین مشایخ ترکستان هر چه آرزو کرده و خواسته‌اند، ممکن شده است. و اما نظر شیخ بهائی در متن: "موش گفت: ای گربه، تو طالب علمی و صوفی را با علم ملاقاتی نیست. گربه گفت: ای موش، هر کس طالب علم را دوست ندارد موافق حدیث، دین و ایمان ندارد. شنیده بی که حضرت رسول الله علیه الصلاه و السلام فرموده که هر کس به قلم شکسته ای معاونت طالب علمی نماید، خداوند عالمیان چندان حسن را در نامه اعمال او بنویسد، و هر گاه کسی رد طالب علم کند، خداوند رد دین و مذهب او کرده باشد، دیگر این که معلوم می‌شود که این فرقه نماز نمی‌کنند و روزه هم نمی‌گیرند و اگر نماز نگذارند و روزه ندارند، اعتباری نخواهند داشت." (همان، ۱۳۳)

حکایت بعدی دلیل به مقام و رتبه رسیدن حلاج را می‌آورد که این دلیل برای

شخصیت، یا آن عظمت پسیار احمدقانه و غیر منطقی، به نظر می‌رسد.

حکایت حلاج و ییر زن:

موس از عرفا و ستاری آنان می‌گوید: "که حسین منصور مرد حلاجی بود، یک روز زنی در دکان او آمد که پنجه بخرد و آن زن پیر بود، چون زن نشست، درحال نشستن بادی از آن پیر زن جدا شد. چون حسین حلاج آن صدا را بشنید متوجه آن نشد و گرم حلاجی خود شد که مبادا آن پیر زن خجل شود و به سبب آن حلم و ستاری دارای آن مرتبه شد که مه دانی، گفت انا الحق. "

برای این که حکایت جدیدی را آغاز کند این گونه مقدمه چینی می‌کند. (همان، ۱۳۴)
"گربه گفت: برای صوفی شدن و بندگی کردن و به گمان غلط خود را از خلق
ممتأز کردن، مرا حکایتی به خاطر آمده سخت مناسب که گربه در اینجا حکایت مرد
احشامی لر را که به اشتباه دارو به جای رنگ در ریش می‌گذارد را تعریف می‌کند."
(همان، ۱۳۵)

- حکایت مرد احشامی لر:

او معتقد است آنان که دعوی می‌کنند تا در طبق دعوی خود شاهد نیاورند و نگذارند، دعوی آنان معتبر نخواهد بود و برای آنان که لاف معرفت خدا می‌زنند مثلشان را مثلاً آن رویاه که حاججو شد را می‌آورد.

- حکایت رویاہ کے حاجی، شد:

روباھی که بر اثر حوادث دمش را از دست داد و نیلی شد با خود گفت: که اگر کسی مرا بیند و از من استسفار نماید که سبب بی دمی و جامه نیلی پوشیدن چه جهت است، باید گفت که به حج رفته بودم و نیلی بودنم هم علامت قبول شدن حج است. "آن روپاھی بی دم را با حماقت صوفی یکی دانسته اند، زیرا که ایشان نیز به سبب

خجالت از دعوی کذب، نمی‌دانند به چه وجه مدافعه از خود کنند. لهذا رداء کشف و کرامات بر خود بسته اند و مردم را گمراه می‌سازند، و اگر نه در همه عمر خود، کسی حرف راست از ایشان نشنیده، این چه جای کشف و کرامات است، به غیر از آن که خجالت و وسیله شکم چرانی چیز دیگر مقصود ندارند و جز فریب مردمان کلانعام عملی لایق نمی‌نمایند." (همان، ۱۳۹)

برای بیان شکم چرانی صوفیان هم حکایت سرگین الاغ خوردن شیخ با مریدان که کرامت شیخ است را می‌آورد.

- حکایت سرگین الاغ خوردن شیخ با مریدان:

"شیخ با جمعی از مریدان از دهی بیرون آمد، در اثنای راه دید مردی از باغ بیرون آمد و سبدی بر سر دارد می‌رود شیخ با خود گفت که در اینجا می‌توان کراماتی ظاهر نمود. شیخ به مرد گفت در رموز عالم خفا به من گفته اند که این سبد نصیب من و مریدان من است. آن مرد لاعلاج شده، سبد را بر زمین گذاشت. چون آن شیخ آن سرگین را بدید، از روی خجالت به مریدان خود گفت: هر کس که به نور عشق فروزان است، شروع در خوردن کند، می‌داند که این چه لذت دارد." (شیخ بهایی، ۱۳۸۷، ۱۳۹)

باز هم از کرامت شیخ می‌گوید:

- حکایت دختر کریه منظر:

"شیخ پیش بینی کرد که زن باردار مرید پسر می‌آورد. نه تنها پسر نیاورد بلکه دختری کریه منظر آورد. مرید پیش شیخ رفت. شیخ گفت اگر چه دختر است، لکن زیاده از پسر به تو نفع خواهد رسید، زیرا من در خلوت و مراقبت چنین دیدم که علامه خواهد شد. پس از این گفت و گو، به دو ماه دختر وفات یافت. آن مرد باز به نزد شیخ آمد و گفت: یاشیخ آن دختر نیز وفات یافت. شیخ گفت: ما گفتم این دختر بیش از پسر به تو نفع می‌رساند، اگر زنده می‌ماند، بر مشغله دنیا داری و آلودگی تو

می افزود، پس بهتر آن که به رحمت ایزدی پیوسته شد. مریدان به یک بار برخاسته، بر دست و پای شیخ افتادند و پای شیخ را بوسه می دادند.

کشف و کرامات صوفیه بدین نوع است که شنیدی. و بر عالمیان هم روش باشد
که بر جستن و چرخیدن و سمع کردن و دروغ به جای کرامت گفتن کی از عقل و
دانش است پلکه در کمال کودکی و حماقت است." (همان، ۱۳۹)

- حکایت در آب مردن مرید از کرامت شیخ:

"در خراسان شیخی بود که مریدش را بسیار دوست می‌داشت روزی از آن مرید شیخ را اغبری به هم رسید، غضب ناک گفت: برو در آب! یعنی در آب بمیری. قضا را چنان شد. خبر به شیخ آوردن. شیخ چون این مقدمه شنید و سبب در آب مردن اورا فهمید، برآشافت و گفت: خون مجده الدین خون خراسان، خون مجده الدین خون عراق، خون مجده الدین خون بغداد است و چون بخ را گفت مریدی دست به دهانش نهاد و گفت: ای شیخ عالم را خراب کردی. قدری نگذشت که ناگاه هلاکخان پیدا شد و موافق قول شیخ، عراق و خراسان را قتل و عام نمود، این همه خرابی و قتل و غارت به سبب دعای شیخ بودتا بدانی که مردان راه چنین بوده اند و تو گمان بد می‌باشیم." (همان ۱۴۳)

شیخ بهایی در ۳۰ صفحه بعد یعنی صفحه ۱۷۳ جوابیه‌ای برای بی اعتباری و غلط یو登 این حکایت می‌آورد.

"موش گفت: ای شهريار! شما آن چه را بنده قبل از اين در باب صوفие و کرامات
بيان کردم همه را رد نموده دليل بطلان آن ها را ظاهر و واضح نکرده يي بلکه از جاي
ديگر نقاشي مي كنم."

گر به گفت: ای موش در خاطر داری که خرافات گفتی، پس گوش بدار و بشنو تا
بطلان هر یک را برای تو بیان کنم." (همان، ۱۷۳)

خداوند کره آسمان را بر جمیع مخلوقات ممتاز گردانیده و از روی شفقت و مرحمت کتب و صحف را برای پیغمبران فرستاده و به آن‌ها امر به معروف و نهی از منکر فرموده. چه گونه می‌شود که خداوند مهربان از برای یکی از شاگردان و مریدان شیخی چندین هزار نفس را برای دعای او به قتل عام اذن داده و رضا شده باشد؟ در اینجا حکایت حضرت ابراهیم و شش زنا کار که به دعای او کشته شدند را می‌آورد." وحی آمد ما توبه و انبات را جهت عاصیان فرستاده ایم. پس حضرت ابراهیم با آن قرب و منزلت که داشت، او را اذن قتل و هلاک نمی‌دادند و نهی می‌نمودند، حال از کجا ممکن و معلوم شد مردی که یقین به مذهب او نشده که چه مذهب دارد، چندین هزار نفس به سبب دعای او قتل عام گردد.

پس تأمل کن که چه گونه خواستند به این نوع حرف‌های مزخرف، مردم را از راه بیرون بردن و تابع این گونه خران نمایند. دیگر تو چه می‌گویی که شیخ به سبب خون یک نفر مرید، قتل عام و هلاک و دمار چندین شهر را، بی‌گناه و تقصیر کرده باشد. پس این گونه کشف و کرامات به خرج دادن کمال حماقت و خربت و نادانی خواهد بود. و دیگر این که هر گاه شیخ نزد خداوند عالمیان این قرب و منزلت داشته باشد که به سبب دعای او قطع حیات و هلاک چندین هزار نفس شود، کی جایز و لایق حال او باشد که چنین دعایی بکند.

حال اگر آن را حکمت الهی می‌دانی؛ هر گاه مقتضی حکمت الهی در این بوده، پس دعای شیخ را در آن مطلب کاری نیست و او لاف دروغ زده، و آن جماعت و این گونه کسان که این قسم چیزی را کرامات دانسته باشند، البته بی‌عقل و نادان و تابع دروغ زن شده باشند.

لاکن نزد عقلا، این نوع دروغ و قوع ندارد، لهذا شیطان است که انسان با کمال و عقل و درک، فیب او را خورده و از باده وسیع شریعت رسول خدا انحراف نموده، روی

در بیابان ضلالت و گمراهی آورد، به مزخرفات کودنان بی عقل باور کرده و فریب خورده و تمیز حق از باطل نکند."

گربه برای بی اعتباری حکایت و به عقل رجوع کردن می‌گوید:

"... و روز به روز در آن چه شایسته حال و مال بوده باشد، تدبر و دقت نماید و کردار نا لایق را ترک کند، و این حال کسی را باشد که دارای عقل و شعور درک و فراست باشد و آن چه در همه کتب از موافق و مخالف مسطور است، خارج و بیرون از دو وجه نیست، یا بنابر عقل است و یا بر قول. اگر بنا بر عقل است باید هر چه بیند و بشنود، از روی کمال عقل در آن تأمل و دقت نماید، گاه باشد که عقل خود به آن شنیده و دیده نرسد، لذا باید از عالمان به احوال روزگار و زمان استفسار نماید تا خاطر جمع باشد، زیرا بسیار باشد که چیزی به عقل ما و شما درست آید و لکن نزد عقل عقلاً غلط و باطل باشد، و گاه باشد چیزی چند در نزد ما و شما غلط و باطل ولی نزد عقلاً درست آید."

- حکایت مباحثه معترضی با بهلول دانا:

"گربه این سخنان موش را کلمات مزخرف صوفیه و شطحیات می‌نامد: گربه به موش می‌گوید: "اگر حرفی داری بگو، و اگر نه به قول علمای دینیه تصدیق کن و از کلمات مزخرف صوفیه و شطحیات آن ها احتراز نما. پس باید به دل پاک به جناب اقدس الهی روی آوردن، نه مثل آن ترک که گریه در خدمت واعظ می‌کرد."

این بخش بسیار جالب است و شیخ بهایی غیر مستقیم عطار را زیر سوال می‌برد "گربه گفت در تذکره یکی از مشایخ نقل است که کسی در مکه معظمه، در خواب دید که با سیصد تن از مریدان به موافقت هم دیگر به کعبه رفته و خمر خورده و بت پرسنیده و زنار بسته و خوک چرانده و این همه از آن سبب کرده که عاشق ترسایی

بوده‌هو مرتكب آن عمل‌های نامشروع شده و ترک آن قسم عمل‌های ناخوش را

"نکرده. ای موش این هم از جمله کرامات است؟ در این چه می‌گویی؟"

در صفحات پایانی موش از گربه می‌خواهد که به سوالش پاسخ دهد تا بداند:

تصوف چیست؟ و صوفی کیست؟ و گربه شروع به پاسخ دادن به سوال موش می‌کند.

در پایان دو حکایت جالب و مهم در خصوص نادانی و جهل و زود باوری مردم می‌آورد.

"دیگر آن که به انواع ریب و ریا، بنیاد مزخرفات با مردم ساده دل می‌نماید، چنان که

"آن قلندر، پادشاه و وزیر و وکیل را به بافتمندیل خیال از راه بدر می‌برد."

در پایان حکایت این گونه به نقد می‌پردازد. "ای موش از این حکایات روایات

بسیار است، من جمله یکی از کودنان بی عقل و احمق از راه جهل و نادانی و وسوسه

شیطانی، به سوراخی تنگ و تاریک رفته در همانجا می‌خوابد و در همانجا می‌رید

و پنهان می‌کند و چون بیرون آید از ترس آن که بگویند که او بی عقل و بی شعور

و ناقابل است، همان ساعت بیان می‌کند که دیشب در چله حضرت پیغمبر(ع) مرا

سلام فرمود و در عقب من نماز کرد و در روز را بر وجه ما باز نمود و می‌دانم که

"در هندوستان چنین و چنان خواهد شد."

و دیگری می‌گوید که جبرئیل(ع) آمد و مرا به عرش برد و این همه لاف و گزار مثل مندیل خیال است.

حال زمینه چینی او برای حکایت بعدی:

"اکنون فهمیدی و دریافتی که اغلب خلق عالم بیشتر از برای معیشت در طریق کید

و حیله، متشی و سلوک نموده و سعی کلی در ایجاد دروغ می‌نمایند و شرم ندارند و نیز

"مردم احمق و نادان بدون حجت و برهان فریب می‌خورند."

در اینجا نیز آخرین حکایت خود را می‌آورد با موضوعیت حکایت قبل:

حکایت معلمی که برای کسب معاش به صحراء و قراء روی نمود.

نیتی

- متسفانه روی این اثر هیچ کار اساسی انجام نشده است.

- اثر یک اثر رمزی تمثیلی است که در دو جای اثر خود شیخ بهایی به رمزی بودن آن اشاره می‌کند. در واقع موش نفس اماره است که می‌خواهد از دست گریبه که عقل است رهایی یابد.

- موضوع و تم اصلی این اثر مبارزه با خرافات و توجه به عقل و خرد است آن هم درست در زمانی که خرافات در میان مردم رسوخ فراوان داشته، خطرناک ترین نوع خرافات یعنی خرافاتی که رخنه در دین دارد و ممکن است نویسنده را محکوم به کفر و الحاد کند.

- شیخ بهایی درمان خرافات را تعقل، تفکر و اندیشه می‌داند و این که قضایا را به کمک قرآن، و توکل به خدا و توصل به پیامبرش تحلیل کنیم:

- واقع گرا و عمل گرا باشیم. سراغ خرافات نرویم. ائمه ما راه ارتباط با خودشان و قرآن را شفاف بیان کرده‌اند. خداوند راه ارتباط با خودش را شفاف بیان کرده است. به این وادی ها نیفتیم.

- خطر ناک ترین نوع خرافات و خرافه پرسنی این است که در مجالس دینی و مسایل اعتقادی و باورها بیاید. هر کس به سلقه خودش خرافه ایجاد کند.

- شیخ بھائی در طول اثر خود به شش نوع خرافات اشاره می‌کند.

۱- فال حافظ گر فتن

۲- استخاره گفتن

۳- در اسٹر لاب نگاه کر دن

۴- در رمال نگاه کردن

۵- اعتقاد به سعد و نحس یو دن ساعت

۶- اعتقاد به ک امت

منابع

کتاب‌ها

۱. برقعی، سید یحیی، (۱۳۵۱)، کاوش در امثال و حکم فارسی (مقدمه)، قم فروغی.
۲. پور نامداریان، تقی، (۱۳۶۷)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران، علمی.
۳. جعفریان، رسول، (۱۳۸۴)، کاوش‌های تازه در باب روزگار صفوی، قم، نشر ادیان.
۴. حافظ شیرازی، مولانا شمس الدین محمد، (۱۳۷۵)، دیوان غزلیات، به کوشش، دکتر خلیل خطیب رهبر، ناشر کتاب فروشی صفحی علیشاه، چ سوم.
۵. دشتی، علی، (۱۳۹۲)، پرده پندارو در دیار صوفیان، زیر نظر مهدی ماحوزی، تهران، انتشارات زوار، چ اول.
۶. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، لغت نامه، چ ۴، تهران، دانشگاه تهران، چ دوم.
۷. رازی، شمس قیس، (۱۳۲۷)، المجمع فی معايير اشعار العجم، تصحیح عبدالوهاب قزوینی، بیروت.
۸. رزمجو، حسین، (۱۳۷۴)، انواع ادبی، مشهد، آستان قدس، چ سوم.
۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۶۶)، شاعر آینه‌ها، تهران، آگاه.
۱۰. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۰)، بیان، تهران، فردوس.
۱۱. شیخ بهای، (۱۳۴۵)، کلیات اشعار شیخ بهایی، تهران، انتشارات اهورا.
۱۲. لینگر، مارتین، (۱۳۷۶)، باورهای کهن و خرافه‌های نوین، ترجمه، کامبیز گوتن، انتشارات، حکمت.
۱۳. معین، محمد، (۱۳۷۹)، فرهنگ فارسی (۶جلدی) چ ۱، تهران امیر کبیر، چ هفتم.
۱۴. منشی، ابو المعالی نصرالله، (۱۳۳۴)، کلیله و دمنه، تصحیح، مجتبی، مینوی تهرانی، (۱۳۳۴)، چاپخانه سپهر، تهران، چ ۲۸.
۱۵. هدایت، صادق، (۱۳۷۸)، فرهنگ عامیانه مردم ایران، گرد آورنده،

جهانگیر هدایت انتشارات چشم، چ اول.

۱۶. وارینگ، فیلیپ، (۱۳۷۱)، فرهنگ خرافات، عجیب ترین خرافات مردم جهان، ترجمه و گردآوری مهندس احمد حجاران، انتشارات موفق.

مقالات ها

۱۷. جدیری، قدرت، موش و گربه از سه کتاب و تفاوت‌های تعلیمی آنها، مجله اولیایی نیا، هلن، (۱۳۸۸)، بررسی ساختار داستانی گربه و موش اثر شیخ بهایی، فصل نامه علمی پژوهشی تاریخ و ادبیات.
 ۱۸. غفاری جاهد، مریم، (۱۳۸۹)، دل در تصرف عقل، مجله فردوسی، تابستان و بایان، شماره ۸۵-۸۶.

منابع اینترنتی

۲۰. وبگاه رهبران شیعه؛
 ۲۱. خرافات در ایران؛
 ۲۲. خرافات در دایره المعارف تشیع.
 ۲۳. جدیری قدرت، قصه موش و گربه از سه کتاب و تفاوت‌های تعلیمی آن‌ها، دایره المعارف الطهور.